

نقش گرایش‌های فیلسوفان در انتخاب ادبیات آمرانه!/ ادبیات آمرانه اسلام؛

یک ادبیات شریعتمدار



فیلسوفان اسلامی از امثال فارابی تا ابن سینا، به نوعی متوجه شدند که در مقام تأسیس حکومت قرار دارند، چرا که جامعه به حکومت و دولت نیاز دارد و آن‌ها باید دولتی تأسیس کنند و این حکومت، به ادبیات سیاسی آمرانه نیاز دارد. از طرفی متوجه بودند که ادبیات آمرانه ای که حکومت نیاز دارد، از حکمت عملی بر نمی‌آید.

به گزارش خبرگزاری مهر، پیش فرض هر نوع نگاه سیاسی، لزوم ایجاد ادبیات آمرانه است. به همین دلیل، هر فیلسوفی با توجه به گرایش‌ها و هستی‌شناسی خود، منشأ اوامر و نواهی سیاسی خود را معین می‌کند. بر این اساس، فلاسفه اسلامی به شرع، به عنوان منبع اوامر سیاسی می‌نگرند و فلاسفه غرب به دلیل کم‌رنگی شریعت در مسیحیت و نیز ضدیت با کلیسا، سراغ منبع عرف رفتند.

نوشتار پیش رو، خلاصه‌ای از سخنرانی حجت الاسلام داوود مهدوی‌زادگان عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی با عنوان امر و نهی سیاسی است که به حکمت عملی و مسئله ادبیات سیاسی آمرانه می‌پردازد. در این نوشتار، ابتدا به بیان دو دیدگاه در مورد فلسفه سیاسی اسلام، نکاتی در باب ادبیات آمرانه در حکومت و سپس به جهت‌گیری این ادبیات در جهان اسلام و جهان غرب پرداخته شده است.

متن پیش رو بخشی از جزوه **امر و نهی سیاسی** که درس‌گفتاری از **حجت الاسلام داوود مهدوی زادگان** در باب حکمت عملی و مسئله ادبیات سیاسی آمرانه است؛ این درس‌گفتار حاصل سلسله جلسات سطح سه سیزدهمین دوره آموزشی تربیتی «والعصر» می‌باشد که در تابستان ۱۳۹۰ برگزار شده است و پس از پیاده‌سازی و ویرایش در اختیار علاقه‌مندان قرار می‌گیرد.

فلسفه سیاسی اسلام در دو نظر!

در ابتدای بحث، اشاره‌ای به فضای فلسفه سیاسی غرب و همچنین سنجش آن با فلسفه سیاسی اسلام خواهیم داشت و به بیان دو دیدگاه در آن می‌پردازیم. سپس وارد اصل بحث خواهیم شد.

در باب فلسفه سیاسی اسلام، افراد زیادی به بیان نظریه های مختلفی پرداخته اند. از جمله این افراد، می توان به دکتر سیدجواد طباطبایی اشاره کرد. ایشان معتقد است که ما برای نظام سازی به فلسفه سیاسی نیاز داریم اما آن چیزی که ایشان مسلم گرفته اند این است که فلسفه سیاسی از فلسفه اسلامی بر نمی آید. ایشان معتقدند اگر بخواهیم فلسفه سیاسی داشته باشیم، حتی به فارابی هم نمی توانیم برگردیم و راه او را شروع و دنبال کنیم، بلکه باید به فلسفه سیاسی غرب برویم و از فلسفه سیاسی غرب برای نظام سازی کمک بگیریم.

دیدگاه دوم، دیدگاه افرادی مانند شیخ مهدی حائری است. ایشان در تعریف سیاست و حکومت همان حکمت عملی را بیان می کند، اما در عین حال این سیاست و حکومت، به هیچ عنوان به معنای امر و نهی کردن و فرمانروایی نیست. استنباط ایشان از حکمت عملی این است که سیاست به معنای امر و نهی و فرمانروایی نیست.

دو مقدمه مهم!

پیش از اینکه وارد اصل بحث شویم، دو مقدمه لازم است: مقدمه اول این که اساساً هیچ حکومتی نمی تواند بدون ادبیات سیاسی آمرانه تداوم پیدا کند. در واقع، ادبیات سیاسی آمرانه از لوازم حکومت است و نمی توان حکومتی را تصور کرد که در آن، ادبیات آمرانه وجود نداشته باشد.

مقدمه دوم اینکه ادبیات آمرانه را می توان به سه دسته تقسیم کرد: نوع اول، ادبیات آمرانه اخلاقی است که در آن بر مبنای قواعد اخلاقی، امر و نهی می کنیم و منبع امر و نهی در آن، قواعد و آیینهای اخلاقی است. قسم دوم، ادبیات آمرانه شرعی است که از شریعت انتزاع می شود. نوع سوم، ادبیات آمرانه عرفی است که نه از اخلاق منبعث می شود نه از شریعت، بلکه از عرف مردم اخذ می شود.

با این دو مقدمه وارد اصل بحث می شویم. دوره پس از رنسانس - که در غرب، نظام های سیاسی جدید تأسیس شده اند - و قرون اولیه اسلامی - که در این دوران، دولت تأسیس می شود - از مواردی است که به بررسی آن خواهیم پرداخت.

منشأ ادبیات آمرانه در غرب!

در دوره رنسانس، جامعه اروپایی در انحطاط به سر می برد و نظام های سیاسی کلیسایی، دیگر نمی توانند جامعه را اداره کنند. در این موقعیت، فیلسوفانی مانند روسو، مکیاوالی، هابز و لاک پیدا می شوند که می گویند ما باید نظام جدید سیاسی تأسیس کنیم. اولین مسئله ای که در تأسیس حکومت و نظام سیاسی برای فیلسوفان سیاسی مطرح می شود این است که ما به لوازم حکومت که مهم ترین آن ادبیات سیاسی آمرانه است، نیاز داریم و باید از یک منبعی آن را اخذ کنیم. منبعی که آن زمان در دسترس بود، منبع اخلاق و منبع شریعت بود.

اما فیلسوفانی که با ادبیات دینی به شدت مخالف بودند، با قدرت های حاکم مخالفت داشتند و می خواستند حکومتی را تأسیس کنند که از جنس ادبیات موجود نباشد. به طور طبیعی این افراد به سمت ادبیات سیاسی آمرانه دینی نمی رفتند. از طرفی هم، به خوبی متوجه شده بودند که با اخلاق نمی توان ادبیات سیاسی آمرانه وضع کرد. از این رو طرح و منبعی که برای آن ها می ماند، منبع عرف است. بر این اساس می توان گفت بنیاد فلسفه سیاسی غربی بر ادبیات آمرانه عرفی است.

منشأ ادبیات آمرانه در اسلام!

همان اتفاقی که در غرب افتاد، در قرون اولیه اسلامی هم افتاد. فیلسوفان اسلامی از امثال فارابی تا ابن سینا، به نوعی متوجه شدند که در مقام تأسیس حکومت قرار دارند، چرا که جامعه به حکومت و دولت نیاز دارد و آن‌ها باید دولتی تأسیس کنند و این حکومت، به ادبیات سیاسی آمرانه نیاز دارد. از طرفی متوجه بودند که ادبیات آمرانه ای که حکومت نیاز دارد، از حکمت عملی بر نمی آید. ادبیات آمرانه ای که در حکمت عملی وجود دارد در نهایت، ادبیاتی ارشادی، توصیفی یا اخلاقی است. به این ترتیب، فیلسوفان اسلامی مانند فیلسوفان غربی در مقابل یک دو راهی قرار گرفتند که ادبیات آمرانه شریعت-مدار را انتخاب کنند یا ادبیات آمرانه عرفی که در نتیجه ادبیات شریعت‌مدار را انتخاب کردند. از این‌رو شریعت، مبنای ادبیات آمرانه در جهان اسلام شد.

نقش گرایش‌های فیلسوفان در انتخاب ادبیات آمرانه!

البته گرایش‌های این فیلسوفان هم در این انتخاب شریعت یا عرف، مؤثر بوده است. به عنوان مثال، فارابی به این دلیل که یک مسلمان بود و بر مسلمانی خود وفادار بود و تعلقات و دغدغه‌های دینی داشت، به صورت طبیعی، ادبیات آمرانه دینی را انتخاب کرد. در مقابل، فیلسوفان غربی اگرچه با کلیسا مخالف بودند، اما یکی از عوامل اصلی که باعث شد فلسفه سیاسی خود را مبتنی بر عرف نمایند، گرایش اومانیستی بود که در فیلسوفان سیاسی قرن جدید وجود داشت.

نقد نظریه سیدجواد طباطبایی

تصور طباطبایی مانند فیلسوفان غربی این است که ادبیات آمرانه، تنها از عرف بیرون می آید و در شریعت، ادبیات آمرانه عرفی نداریم. از این رو دانشمندان اسلامی به شریعت‌نامه نویسی و سیاست-نامه نویسی میل پیدا کردند. به تعبیر طباطبایی همه اینها انحراف است، اما باید گفت که فیلسوفان اسلامی به انحراف نرفتند، بلکه انتخابی کردند که انتخاب درستی بود. آن‌ها با توجه به آن گرایش خود و دغدغه دینی که داشتند، ادبیات سیاسی شرعی را انتخاب کردند.

در نقد این نظریه باید گفت در جهان غرب و در دیانت مسیحی، شریعتی وجود ندارد. به همین دلیل برای همه فیلسوفان غربی این سؤال وجود دارد که مگر از دین هم می شود ادبیات سیاسی آمرانه بیرون آورد، اما شریعت اسلامی گسترده است و پنجاه باب فقهی داریم و همین پنجاه باب فقهی، تمام عرصه های زندگی اجتماعی و سیاسی انسان‌ها را گرفته و چیزی بیرون از اینها نیست.

بنابر این می بینیم در نگاه فیلسوف اسلامی نه تنها سیاست از دین جدا نیست، بلکه سیاست عین دیانت می‌شود. شریعت اسلام ظرفیتی دارد که می‌توان حکومتی را تأسیس کرد که ادبیات سیاسی آمرانه اش مبتنی بر شریعت شود. این ظرفیت را دین مسیحیت ندارد. دین مسیحیت را نباید با دین اسلام یکی گرفت.